

فهرست

۷ | بعضی آدم‌ها با یک نشانه به دنیا می‌آیند

۱ — نامه زندگی قیصر (۱۳۸۶-۱۳۳۸) | ۹

- سفر تا ایستگاه چهل و هشتم | ۹
- ۱-۱ کودکی هایش اتاقی ساده بود | ۱۱
- ۲-۱ بی‌بال پریدن در نوجوانی | ۱۷
- ۳-۱ جوانی با دستور زبان عشق | ۲۲
- ۴-۱ میانسالی و گریز از میان مایگی | ۲۸

۲ — راستی چه کرده‌ام؟ | ۳۷

- بعضی‌ها شغلشان را هنرِ خودشان می‌کنند | ۳۷
- ۱-۲ حوزه هنری نرسیده به حافظ | ۳۸
- ۲-۲ معلمی و دفترهای ۴۰ برگ | ۴۱
- ۳-۲ حرف‌های خودمانی در سروش نوجوان | ۴۴
- ۴-۲ نشست‌های خانه شاعران | ۵۰
- ۵-۲ استادی و جزوه‌های کلاس ۴۴۱ | ۵۳

۳ — پیشه شاعری | ۶۰

- شاعران صاحبان خوش ذوق کلمات اند | ۶۰
- ۱-۳ سرنوشت من سرودن است | ۶۱
- ۲-۳ نیلوفرانه‌ها | ۷۴
- ۳-۳ با دست‌های کودکی شعری نوشت | ۷۸
- ۴-۳ شعرهایی که ضرب شدند | ۸۳

۴ — بی که یوسف باشی | ۹۵

دوست داشتن با هزارویک دلیل و بی دلیل | ۹۵

۱-۴ شاعری با لهجهٔ داغ جنوب | ۹۶

۲-۴ آن مرد در اردیبهشت آمد | ۱۰۲

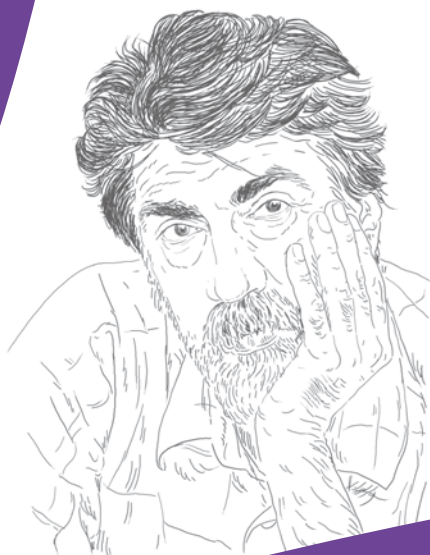
۳-۴ مردن چقدر حوصله می خواهد | ۱۰۹

کتاب ها و مجموعه آثار قیصر امین پور | ۱۲۸

جوایز و افتخارات قیصر امین پور | ۱۲۹

سیر تاریخی وقایع زندگی قیصر امین پور | ۱۳۰

سیر تاریخی وقایع ایران و جهان | ۱۳۱



بعضی آدم‌ها با یک نشانه به دنیا می‌آیند

بعضی آدم‌ها با یک نشانه به دنیا می‌آیند، مثلاً با لکی روی کتف یا یک خال بزرگ یا رنگ چشم و موهای خاص در خانواده و اطرافیان. بعضی نشانه‌ها را هم بعضی آدم‌ها در طول زندگی پیدا می‌کنند که حتی بعد از مرگ هم با آن شناخته می‌شوند.

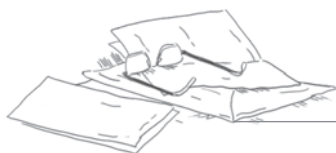
در سال ۱۳۳۸ در روستای گُتوند استان خوزستان کودکی با موهای پرپشت و چشم‌های سیاه درشت به دنیا آمد که اسمش را هم متفاوت با بقیه خانواده و اهالی روستا گذاشتند قیصر. البته این‌ها نشانه خاص او نبود نشانه خاص او نشانی‌های خاصی بود که دوستان و اطرافیانش در او سراغ داشتند.

قیصر از کودکی ظاهر آرام و سر به زیری داشت و تلاطم درونش را با سؤال‌های ساده‌ای که جواب‌های پیچیده داشت، نشان می‌داد. بعضی‌ها او را با زبان ساده و صمیمی نوشته‌هایش به یاد می‌آورند.

بعضی‌ها او را با کارهایش در حوزهٔ کودک و نوجوان می‌شناسند. بعضی‌ها هم او را با عاشقانه‌ها و درد واره‌ها در شعر بزرگسال در ذهن دارند.

قیصر امین‌پور «نوشتن» را نشانهٔ خودش می‌دانست و معتقد بود سرنوشت او سرودن است. او از وقتی خواندن و نوشتن را یاد گرفت و مفهوم خاطره در ذهنش نقش بست، نوشتن را جدی گرفت. کودکی‌اش را به نقاشی گذراند، در نوجوانی تئاتر را شروع کرد و در جوانی نویسندگی و شاعری را پیش گرفت. بعضی‌ها او را با نقاشی‌ها و انگشت‌های کشیده‌اش به یاد دارند، بعضی‌ها او را از تئاتر و فعالیت‌های دوران مدرسه به خاطر می‌آورند، بعضی‌ها نثرش را در مجلات و کتاب‌ها می‌شناسند، بعضی‌ها هم شعرهای بی‌شمارش را نشانه می‌دانند.

بعضی آدم‌ها با یک نشانه در دنیا می‌مانند. باید آن نشانی درست باشد تا هرکسی در هر زمانی خواست، بتواند درست برود سروقش.

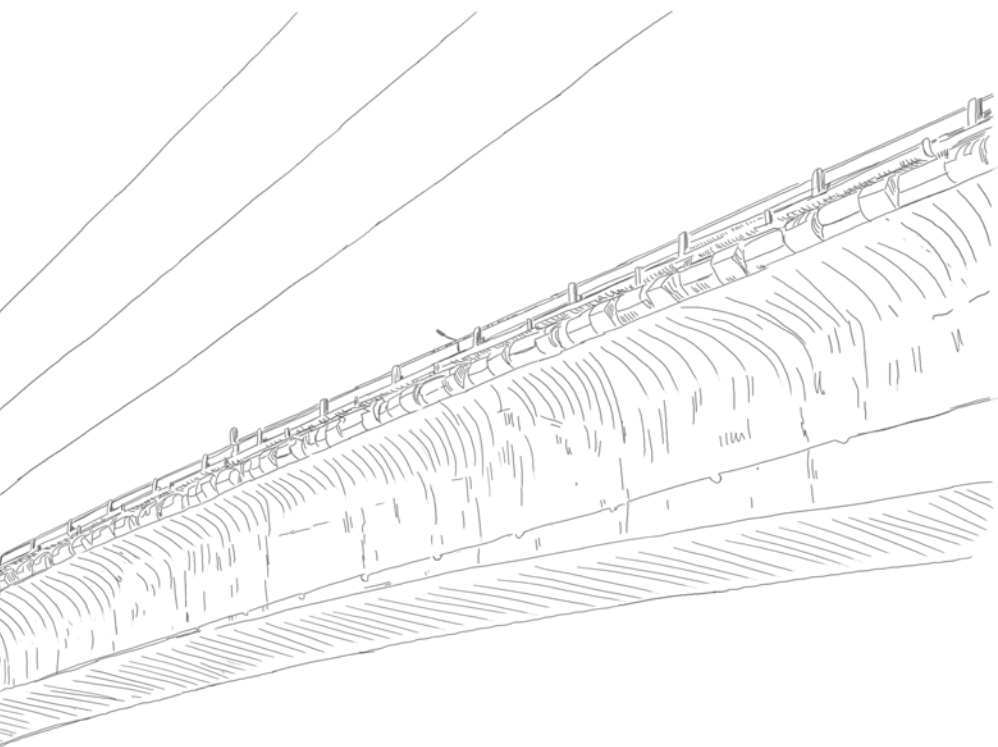


نامه زندگی قیصر (۱۳۸۶-۱۳۳۸)

سفر تا ایستگاه چهل و هشتم

قیصر در دوره نوجوانی استعدادش را در نقاشی کشف کرده بود و با جدیت داشت آن را دنبال می کرد که متوجه شد همه چیز را نمی تواند با طراحی بیان کند، در نتیجه با همان جدیت شروع کرد به نوشتن درباره همه چیز. او دیگر در کنار طراحی، مدام می نوشت از یادداشت روزانه تا خاطره و هر آنچه که به نوشتن درمی آمد. او در اوایل جوانی با نوشتن در حوزه نوجوانان درخشید. در شعرهای بزرگسالش هم از این دنیای جسورانه استفاده کرد و شاعری شد با جرئت دیوانگی که این دل و جرئت را از دوره کار کردن برای نوجوانان و شعر نوجوان به دست آورده بود. شعرهای او پر است از سؤال، پر است از سفر، پر از عشق.

قیصر کودکی اش را با مشاهده گری طی کرد و در نوجوانی با پرسشگری به نقاشی و نوشتن روی آورد. در جوانی در رشته های

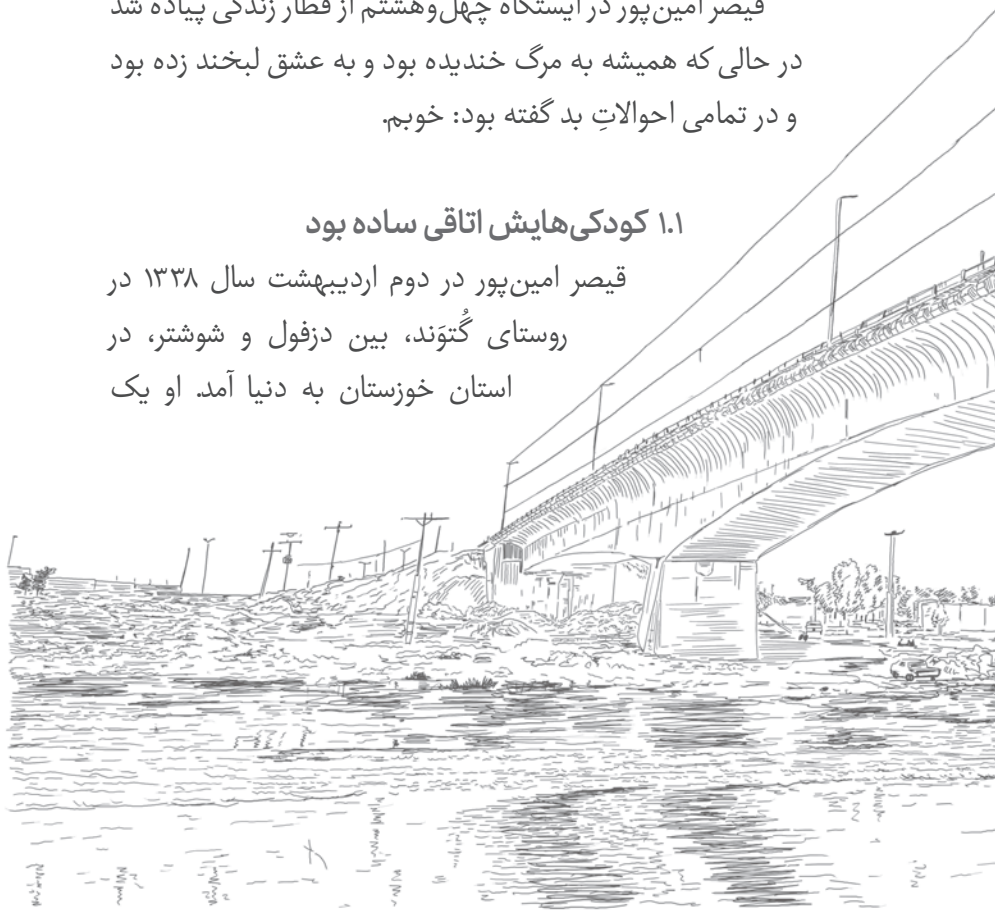


متعدد تحصیلی به دنبال ادبیات و نوشتن بود. چندین سال در مطبوعات برای نوجوانان نوشت و مجله درآورد، در دوران معلمی با دانش‌آموزان نوشتن را تمرین کرد، در دورهٔ استادی با دانشجویان نوشتار را در ادبیات کهن و نو بررسی کرد و در زندگی شخصی‌اش تا جایی که می‌شد و می‌توانست نوشتن را پیش برد. او با غمی مبهم، لبخندی محزون و چند سؤال در دست که همگی از شعرهایش پیدا بود، همیشه با امید و علاقه نوشت و سرود.

قیصر امین‌پور در ایستگاه چهل‌وهشتم از قطار زندگی پیاده شد در حالی که همیشه به مرگ خندیده بود و به عشق لبخند زده بود و در تمامی احوالات بد گفته بود: خوبم.

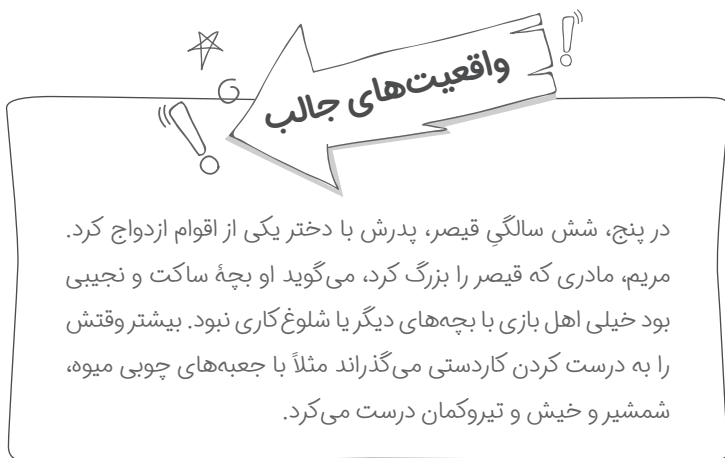
۱.۱ کودکی‌هایش اتاقی ساده بود

قیصر امین‌پور در دوم اردیبهشت سال ۱۳۳۸ در روستای گُتوند، بین دزفول و شوشتر، در استان خوزستان به دنیا آمد. او یک



خواهر و برادر بزرگ‌تر از خودش داشت. پدرش مراد، کارمند سازمان آب و برق، بود و مادرش فرنگیس هم زنی خانه‌دار. اسم «قیصر» را پدر و عمویش از کتابی انتخاب کردند. قیصر خودش بعدها در چند شعر، تصاویر و تعابیر شاعرانه با اسمش ساخت.

مادر قیصر در دو، سه سالگی او از دنیا رفت. مادرش زنی از تبار ایل بختیاری بود. بعدها قیصر در بزرگسالی وقتی در بستر بیماری افتاد، در خاطراتش این طور او را به یاد آورد که این رشته گردن بند میخک که «زیبا» به تخت آویزان کرده، بوی مادرم را می‌دهد شاید کسی از بوی مادر برایم گفته است، ولی مگر می‌شود بو را برای کسی تعریف کرد!



۱. زیبا نام همسر قیصر امین‌پور است.



قیصر قبل از ورود به دبستان یکی،
دو سال به مکتب رفت و در هفت سالگی
وارد دبستان شد. او از بچگی دلبسته
کتاب و دفتر و خواندن و نوشتن بود.

- وقتی محمد می‌ره مدرسه، منم
می‌خوام برم مدرسه!

- نمی‌شه! اون چون از تو بزرگ‌تره
می‌تونه بره مدرسه.

- می‌شه وقتی محمد می‌ره مدرسه، منم که کوچک‌ترم
برم مدرسه!

- اسمتو مدرسه نمی‌نویسن.

- وقتی محمد می‌ره مدرسه، منم می‌خوام برم مدرسه اسممو
بنویسم!

- الان نمی‌شه! تو باید دو، سه سال منتظر بمونی.

- باشه منتظر می‌مونم! ولی الانم وقتی محمد می‌ره مدرسه، منم
می‌خوام برم مدرسه!

- اگه هر روز گریه نکنی توام می‌تونم بری مدرسه خونگی. بابا برات
کیف و لباسم خریده. توی کیف کتابای پارسال محمد رو گذاشتیم.

- پس وقتی محمد می‌ره مدرسه منم می‌رم مدرسه.

قیصر اول دبستان را در گتوند به مدرسه رفت. سال بعد خانواده

به دزفول رفتند و او دوم ابتدایی را آن جا گذراند. آن ها دوباره به گتوند برگشتند و قیصر از کلاس سوم تا پنجم را در همان جا مدرسه رفت. معلم کلاس پنجم او به یاد می آورد که قیصر دانش آموز بسیار منظمی بود و کارهایش را با دقت و حوصله انجام می داد.

- قیصر امین پور بیا این سرمشقو رو تخته بنویس!

- بله آقا.

- بچه ها به این می گن نستعلیق. ببینین چه خط قشنگیه.

امین پور با دست چپ می نویسی؟

- آقا اجازه ما چپ دستیم.

- عجیبه با دست چپ این قدر خوب می نویسی. آفرین! برو بشین.

قیصر:

بیشتر کودکان با نقاشی گذشت یعنی از چهارم، پنجم ابتدایی شروع کردم به نقاشی به طور جدی. خیلی هم در این زمینه تلاش و تمرین کردم. به طوری که گمان می کردم و مثلاً در آینده خودم را که تصور می کردم یک نقاش می دیدم.^۱

۱. یادمان همزاد عاشقان جهان، گفت و گوی مرکز اسناد کتابخانه ملی ایران؛ ص ۳۳.

- قیصر امین پور بیا پای تخته نقاشی بکش!

- بله آقا.

- نقاشیتو برای هم کلاسیات توضیح بده!

- آقا اجازه یه مراسم عروسیه، این آدما دارن ساز و دهل می زنن،

اینم دارن با چوب می رقصن!

- آفرین. خیلی قشنگ کشیدی. کل تخته رو پر کردی. برو بشین.

در کنار کارهای خوشنویسی و نقاشی، قیصر صدای رسا و گیرایی

هم داشت. در دوران مدرسه گاهی وقت ها مدیر و ناظم او را برای

خواندن متن خوشامدگویی یا بیانیه خاص مدرسه انتخاب می کردند

و او به خوبی متن را برای حضار دکلمه می کرد.

در سال تحصیلی ۱۳۵۰-۱۳۴۹ فتح اله قاسم پور معلم جوانی

بود که سال اول خدمت معلمی را به روستای گتوند رفت تا مقطع

پنجم ابتدایی را درس بدهد. در کلاسش قیصر را دانش آموز با

استعدادی دید. آقای قاسم پور در تعطیلات تابستان وقتی به شهر

خودش، بروجن، برگشت از آن جا برای قیصر نامه نوشت و از او

خواست که کاری را انجام دهد:

«اولین بارم بود که به یکی از شاگردام نامه نوشتم چون

می دونستم که می تونه اون کارو انجام بده، بهش گفتم. تو نامه

به قیصر سپردم اگه دوتا از هم کلاسیاش، که درسشون ضعیف بود،

تجدید آوردند، کمکشون کنه. بعدش دیگه این نامه نگاری ادامه